

بررسی نظریه‌های مربوط
به امپریالیسم

محمد سوداگر

**بررسی نظریه‌های مربوط
به امپریالیسم**

محمد سوداگر

کتاب حاضر بخشهای گوناگونی از کتابی به همین نام ،
نوشته محمد سوداگرمی باشد . از آنجا که این کتاب
مطالب سودمندی را در بردارد ، بخشهایی از آن
صفحه بندی مجدد شده و بدون اطلاع نویسنده
آن بازتکثیر می گردد .

سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا (هوادار
ما زمان هریکسهای فدایی خلق ایران

نظریه‌های مختلف درباره امپریالیسم

درباره ماهیت و علت پیدایش امپریالیسم نظریه‌های گوناگون و متضادی وجود دارد. زمانی که سرمایه‌داری هنوز کاملاً جنبه صنعتی پیدا نکرده بود و سرمایه‌های تجاری شکل غالب سرمایه را تشکیل می‌داد، استعمارگری بطور عمده بصورت تصرف سرزمینهای دیگر، غارت فلزات گرانبها و فروش کالای تجارتنی ظاهر می‌شد. در قرن هیجدهم که دیگر برای غارت در مستعمرات چیزی باقی نمانده بود تجارت یعنی صدور کالاهای ماشینی در مقابل ورود مواد خام ارزان قیمت شکل عمده رابطه اقتصادی بین مستعمرات و کشورهای متروپل را تشکیل می‌داد. این رابطه تجارتنی نه بوسیله مکانیزم بازار بلکه با اعمال قدرت نظامی و برقراری انحصار ایجاد شده بود. کانونهای تجارتنی سنتی که بر محور سرمایه‌های تجارتنی اروپای غربی می‌گشت بدین وسیله به بازار جهانی متصل شدند.

ایجاد شرایط مساعد در تجارت خارجی از راه برقراری انحصار، اساس نظریه‌های اقتصادی این دوران را تشکیل می‌دهد، و مکتب سوداگران (مرکانتیلیست‌ها) در چنین شرایطی برای توجیه سیاست انحصاری اقتصادی

وجود آید.

در واقع گوییم عبارت بود از بیان و دفاع از سرمایه‌داری تجاری، از راه کسب منافع انحصاری تجاری توسط يك طبقه محدود. سوداگران برای دولت نقش بزرگی در افزایش ثروت، قدرت ملی، و ناآمین رفاه عمومی از راه اعمال سیاست مستعمراتی و در رابطه با کشورهای همسایه قائل بودند. آنها معتقد بودند، سلامت اقتصاد ملی هر کشوری به افزایش فلزات گرانبها از راه گسترش تجارت خارجی بستگی دارد.

جنگهای مستعمراتی در این دوران، یعنی دوران سلطه عقاید سوداگری، مانند جنگهای انگلیس و هلند در قرن هفدهم برای توسعه و ایجاد انحصار تجاری صورت می‌گرفت.

مرکانتیلیست‌ها، از ایجاد صنایع در مستعمرات حمایت نمی‌کردند، توجه اصلی آنها روی صدور کالا به مستعمرات، بهره‌برداری از مواد خام آنها، و ایجاد مقرراتی برای حفظ امنیت راههای دریائی متمرکز بود. تا قبل از پیروزی کامل سرمایه صنعتی بر سرمایه تجاری که در حدود پایان قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم صورت گرفت یعنی نزدیک مدت ۵۰ سال سرمایه‌های تجاری زیر پرچم امپراطوریهای اسپانیا، پرتغال و انگلیس ثروت‌های بزرگی را به اروپا منتقل کردند.

در اواخر قرن هیجدهم که سرمایه‌داری صنعتی رفته رفته بر اقتصاد کشورهای عمده سرمایه‌داری و قبل از همه انگلستان سلطه پیدا کرد، نظریه‌های سوداگری زیر آتش شدید حملات اقتصاد دانهای بزرگ کلاسیک نظیر

جیمز میل، آدام اسمیت و ریکاردو قرار گرفت.

آدام اسمیت در مورد آثار زبان بخش برقراری رابطه انحصاری در تجارت با مستعمرات می نویسد: این انحصار، صنایع همه کشورها بویژه صنایع کشورهای مستعمره را راكد می سازد، بدون اینکه کوچک ترین تأثیری در بهبود صنایع کشوری که انحصار به نفع آن برقرار شده داشته باشد... در واقع انحصار نرخ سود تجاری را افزایش می دهد، و بدین ترتیب منافع تجار تا اندازه ای افزایش می یابد... ولی با افزایش منافع طبقه کوچکی در یک کشور، به منافع سایر طبقات آن کشور و مردم سایر کشورها زیان وارد می شود.^۱

اسمیت و ریکاردو هر دو درباره اثر تجارت خارجی بر نرخ سود بمطالعه پرداختند. آنها معتقد بودند که نرخ سود زیر تأثیر تجارت خارجی افزایش می یابد، ولی هر یک دلایل متفاوتی برای بیان نظر خود ارائه می دادند. اسمیت می گفت سود حاصله در بخشی از تجارت متمرکز می شود که در آن انحصار برقرار است. اما این سود ممکن است موجب افزایش سود در سایر رشته های اقتصادی گردد، و تحت تأثیر چنین افزایشی قیمت کالاها بالا رود. در این صورت برقراری انحصار مآلاً به زیان اقتصاد کشور خواهد بود.^۲

ریکاردو مخالفت خود را با برقراری انحصار تجارت خارجی و در نتیجه سیاست مستعمراتی بگونه دیگری بازگو می کرد. ریکاردو می گفت: مقررات تجارت انحصاری با مستعمرات ممکن است بنحوی

۱- Smith A. Wealth of Nations (1823) PP. 571-2.

۲- Ibid. PP. 556-9.

برقرار گردد که در آن منافع مستعمرات در نظر گرفته نشده و فقط سود کشور مادر مورد نظر باشد. اما این بدان معنی نیست که هر تغییری در تجارت خارجی ضرورتاً بر نرخ سود اثر خواهد گذاشت. زیرا سود انحصاری ممکن است در توزیع سرمایه وضع نامنظمی را بوجود آورده، و موجب کاهش تولیدات صنعتی و در نتیجه کاهش نرخ سود گردد. ریکاردو اضافه می‌کند، حتی اگر تغییر در تجارت خارجی بر افزایش سود اثر گذارد، آن کوچک‌ترین تأثیری در تغییر قیمت‌ها نخواهد داشت. زیرا تعیین قیمت‌ها نه بوسیله سود و نه بوسیله مزد صورت می‌گیرد. ریکاردو استدلال می‌کند تنها راه افزایش سود تجارت آزاد خارجی است. زیرا با ورود مواد غذایی ارزان و فراوان بهای کار کاهش یافته، و در نتیجه نرخ سود افزایش می‌یابد^۱.

استعمار برای اینکه بتواند به تجارت سودبخش‌تری با مستعمرات ادامه دهد، می‌باید در ساخت اقتصادی آنها تغییراتی می‌داد. رواج کشت نباتات صنعتی، ایجاد راه و راه‌آهن، و یکرشته صنایع سبک برای گسترش بازار مستعمرات مقدمه سرمایه‌گذاری‌های بیشتر در نیمه دوم قرن نوزدهم بود.

در اوایل قرن بیستم صدور سرمایه یکی از اشکال عمده رابطه اقتصادی بین کشورها را تشکیل می‌داد. بطوری که در سال ۱۹۱۳ کل سرمایه‌های صادراتی بریتانیا که عمده‌ترین کشور امپریالیستی بود به

۱- Ricardo, D. Principales of Political Economics and Taxations, PP. 410-413.

۴۰۰۰ میلیون لیره می‌رسد که نیمی از آن در مستعمرات امپراطوری
بریتانیا سرمایه‌گذاری شده بود.

به‌واسط تغییر در چگونگی رابطه اقتصادی بین کشورهای پیشرفته
سرمایه‌داری و سرزمینهای عقب‌مانده نظریه‌های تازه‌ای برای توضیح و
بیان این رابطه شکل گرفت، که هر یک بر حسب موضع اجتماعی خود به
تحلیل این رابطه پرداختند.

گروهی از نظریه پردازان نظیر هوبسون، شوپیتز، و تا حدودی
کائوتسکی برای شناخت امپریالیسم به تحلیل در روشهای سیاسی و اداری
قدرتهای بزرگ در تصرف و سازماندهی مستعمرات و روابط اقتصادی
و سیاسی آنها با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌پردازند. در برابر آنها
گروه دیگری قرار دارد، که گرچه بین آنها نیز درباره تعریف امپریالیسم
و قوانین وجودی و حرکت آن اختلافات عمیق و بزرگی وجود دارد، ولی
بطور کلی جملگی امپریالیسم را بعنوان مرحله‌ای از تکامل اقتصادی و
اجتماعی نظام سرمایه‌داری تلقی می‌کنند.^۱

البته ستایشگران و نظریه‌پردازانی نظیر مالکلی^۲ (مأمور عالی‌رتبه
انگلیس در قرن نوزدهم) هستند که در ذهن خود دنیائی را تصور می‌کردند
که بر طبق ضوابط سرمایه‌داری انگلیس به‌جاده تمدن کشانده شده و

۱ - Dobb, M. Political Economy and Capitalism, P. 233.

۲ - کوپنر Koebner, R. که درباره امپریالیسم مطالعه کرده، به‌دوازه
تعریف مختلف بر می‌خورد، که در هر تعریف ضوابطهای مختلف و حتی متضادی
معیار قرار شده بود.

۳ - Macaulay.

مانطور که مسیحیت مأموریت داشت جهان را از شر غیرمسیحیها نجات دهد، امپراطوری انگلیس نیز مأموریت داشت تحت رهبری خود خانواده همدن ملتها را بوجود آورد.

آنچه برای ما در این بحث اهمیت دارد روشن کردن خطوط اصلی دوزخ نخستین است. در پائین کوشش خواهد شد با رعایت نظم تاریخی درباره آنها صحبت شود.

مارکس و انگلس

اولین کوشش علمی برای درک ماهیت امپریالیسم در نیمه دوم قرن نوزدهم توسط مارکس و انگلس بعمل آمد. و با این که در این دوره هنوز ویژگیهای اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بروشنی نمایان نشده بود بنیانگذاران سوسیالیسم علمی با همان روشی که به تحلیل و انتقاد اقتصاد سرمایه داری پرداخته بودند گرایشها و مسیر اصلی تکامل آنرا نیز معلوم داشتند. اما آنها بطور مشخص و مستقل مستعمرات را مورد تحلیل قرار ندادند و در تحلیل مارکس مسئله امپریالیسم بعنوان يك مسئله خاص جای نمایی ندارد.

در تحلیل اقتصاد سرمایه داری آنها همگام با تحلیل ناگزیری هرگز نظام سرمایه داری، روی پویایی و خصلت ناآرام این نظام تولیدی تأکید داشتند:

«بورژوازی، بدون ایجاد تحولات دائمی در ابزار تولید و بنابراین

بدون انقلابی کردن روابط تولید و همچنین مجموعه روابط اجتماعی، نمی‌تواند وجود داشته باشد... انقلابی کردن مستمر تولید، بی‌قراری بدون وقفه همه شرایط اجتماعی و عدم اطمینان و بی‌ثباتی دائمی، دوره بورژوازی را از کلیه دوره‌های ماقبل مشخص می‌سازد. کلیه روابط خشکیده و زنگ‌زده با همه آن تعصبات و نظریات مقدس و کهن‌سالی که با خود به‌مراه داشتند جاروب می‌شوند، و آن‌چه که تازه ساخته شده پیش از آن که جانی بگیرد کهنه می‌شود...^۱

مارکس نظام سرمایه‌داری را نه به‌مثابه جمع و ترکیب ساده سرمایه‌های خصوصی بلکه به‌منزله بازتاب کل سرمایه اجتماعی در نظر می‌گرفت. توجه او به تحلیل رشد گرایشهای تازه سرمایه‌داری بویژه پیدایش شرکت‌های سهامی که برپایه مالکیت خصوصی دسته جمعی قرار دارد از این امر حکایت می‌کند. او در این باره می‌گوید:

«سرمایه که فی‌نفسه بر وسایل اجتماعی تولید تکیه دارد و مستلزم تمرکز وسایل تولید و نیروی کار است در اینجا (به‌صورت شرکت‌های سهامی م. س) مستقیماً شکل سرمایه اجتماعی را دارد که متمایز از سرمایه خصوصی است. و وظایف و مسئولیت‌هایش نیز شکل وظایف اجتماعی را دارد که متمایز از وظایف خصوصی است. این وظیفه عبارت است از لغو سرمایه به‌مثابه مالکیت خصوصی در قالب خود تولید سرمایه‌داری^۲.»

«... نتیجه تکامل نهائی تولید سرمایه‌داری يك مرحله انتقالي

۱- مانفست.

۲- سرمایه، جلد سوم فصل بیست و سوم.

لازم به سویی باز تبدیل^۱ سرمایه به اموال^۲ تولید کنندگان است. اما نه به مثابه اموال خصوصی تولید کنندگان منفرد، بلکه به مثابه اموال تولید کنندگان مشترک...^۳

مارکس استعمارگری را تنها به مثابه نمونه ای از عمل سرمایه داری مورد بررسی قرار می دهد همان گونه که سرمایه داری در درون مرزهای يك کشور گسترش می یابد در بیرون نیز توسعه خواهد یافت و این خود جزء جدائی ناپذیری از تضادهای سرمایه داری و نیاز آن به گسترش مداوم است.

سرمایه زمانی که از محدوده مرزهای ملی خارج شد و با صدور روابط سرمایه داری و براساس تقسیم بین المللی کار شکل بین المللی بخود گرفت به مثابه سرمایه اجتماعی جهانی که از ترکیب ارگانیک سرمایه های ملی و خصوصی بوجود آمده عمل خواهد کرد. و با این که در این مجموعه بین گروه های مختلف مالی و صنعتی و سرمایه های ملی تضادهای عمیقی وجود دارد، اما روابط بین المللی سرمایه داری به مثابه تجسم همه سرمایه ها نمایان می گردد که بر وابستگی متقابل آنها قرار دارد.

«بورژوازی از طریق بهره کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد و علیرغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. همه صنایع کهنه ملی از میان رفته و

۱- Reconversion

۲- Property

۳- همانجا

یا روزانه در حال از بین رفتن است. جای آنها را صنایعی می‌گیرد که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است، صنایعی که دیگر مواد خام داخلی را بمصرف نمی‌رساند، بلکه مواد خاصی را بمصرف می‌رساند که از دورترین مناطق کره زمین بدست آمده است، صنایعی که محصولاتشان نه در کشور معین که در همه دنیا بمصرف می‌رسد. به جای نیازهای قدیمی که با محصولات تولیدی داخل کشور احیاء می‌باشد حال نیازهای تازه پیدا شده است که برای ارضای آنها محصولات کشورهای دور دست و سرزمینهای دیگر لازم است. جای انزوا جوئی و خودبسندگی ملی و محلی را آمیزش همه جانبه و وابستگی متقابل عام همه ملتها می‌گیرد.^۱ (همه جا تکیه روی کلمات از م. س).

۱ بورژوازی با بهبودی سریع همه ابزارهای تولید با تسهیل فراوانی که در امر ارتباطات بوجود آورد، همه ملتها و حتی وحشی ترین آنها را به سوی تمدن کشاند. بهای ارزان کالاهایش توپخانه سنگینی است که با آن حتی دیوارهای چین را درهم می‌کوبد و قبایل وحشی را که بشدت از خارجیان بیزارند وادار به تسلیم می‌سازد. همه ملتها را تا سرحد نابودی مجبور می‌سازد که طریقه تولید بورژوازی را بپذیرند و با اصطلاح متمدن شوند، یعنی خود به کسوت بورژوازی درآیند. به يك سخن بورژوازی جهانی همشکل و همانند خویش می‌آفریند.^۲ (همه جا تکیه روی کلمات از م. س).

۱- همانجا

۲- مانیفست

مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ با درستی و روشن بینی در مورد گرایشها و چگونگی گسترش روابط سرمایه داری در جهان به نکاتی اشاره می کنند که حتی امروز در آن برای بسیاری از دانشمندان «مارکسیست» شرق و غرب دشوار است.

آنها می گویند که هر قدر اقتصاد سرمایه داری گسترش بیشتری می یابد وابستگی اقتصادی سرزمینهای مختلف بهم بیشتر می گردد بگونه ای که مواد و مصالح لازم برای تولید هر کالائی می بایست از مناطق مختلف فراهم گردد و این امر موجب بهم پیوستگی اقتصادهای ملی مختلف با هم می شود. هم چنین آنها تأکید می کنند که روابط بورژوازی هر جا مسکن گزید «بورژوازی همشکل و همانند خویش را می آفریند» که خصوصیات اصلی آن تفاوتی با خصوصیات اصلی کشور مادر ندارد.

اولین مسأله مهمی که در رابطه بین سرزمینهای عقب مانده و استعمارگران جلب توجه مارکس را نمود مسأله غارت مستعمراتی در فرایند انباشت اولیه در کشورهای پیشرفته بود.

«کشف معادن طلا و نقره در آمریکا، قلع و قمع مردم بومی، برده سازی و دفن آنها در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و سلطه بر آن و تبدیل آفریقا به قرقگاه شکار تجارنی سیاه پوستان بشارت دهنده صبح دولت سرمایه داری است. این روندهای سحرانگیز^۱ مرحله های حساس و عمده انباشت اولیه را تشکیل می دهد.»^۲

در تلاش و مبارزه برای بدست آوردن منابع انباشت هر چه بیشتر،

۱ - idyllic

۲ - سرمایه، جلد اول، فصل ۳۱.

جنگهای طولانی مستعمراتی بین کشورهای اروپائی در گرفت، که موجب ویرانی سرزمینهای مستعمره گردید. در کشورهای اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه و بالاخره انگلستان، انباشت اولیه با غارت مستعمرات و اعمال خشونت بارترین فشارها پایان می یابد. ولی در کشورهای مستعمراتی به پاس غارت مستعمراتی، شرکتهای بزرگ تأسیس می گردد و در امر تجارت و دریانوردی پیشرفتهای زیادی حاصل می شود.

۱- کشف آمریکا، عبور از دماغه آفریقا، زمینه تازه ای برای بورژوازی رو به رشد، بوجود آورد. بازارهای هند شرقی و چین، استعمار آمریکا، تجارت با مستعمرات، افزایش وسایل مبادله، به بازرگانی و دریانوردی تکان بی سابقه ای داد، و بدین سان موجب تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودالی در حال انحطاط گردید...^۱

۲- شرکتهای انحصاری اهرمهای نیرومند تمرکز (گردآئی) سرمایه گردیدند. مانوفاکتورهای که سرعت می روئیدند در وجود مستعمرات، بازارهای تأمین شده ای یافتند و انحصار بازار موجب انباشت شتابان گردید. ثروتهائی که خارج از اروپا مستقیماً بوسیله غارت، اسارت و آدمکشی تاراج شده بود بسوی متروپل روان می شد و در آنجا به سرمایه بدل می گردید...^۲

اما مسأله مهمی که در برابر مارکس قرار داشت این بود که چرا سرمایه از کشوری به کشور دیگر بویژه به سرزمینهای که از لحاظ سرمایه داری رشد نیافته بودند صادر می شود. او بدین پرسش در چهارچوب

۱- مانیفست.

۲- سرمایه، جلد اول.

تحلیلی که از امکانیزم اقتصاد سرمایه‌داری داشت پاسخ می‌گویید. و علت آن را در بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه که بطور اجتناب‌ناپذیری منجر به ایجاد گرایش در کاهش نرخ سود می‌گردد می‌داند. اما طبق استدلال مارکس سرمایه‌دار می‌کوشد از شدت این گرایش که موجب توقف انباشت سرمایه می‌شود با توسل به روشهای گوناگون از آن جمله بالا بردن باروری کار، پائین آوردن ارزش عناصر متشکله دستمزدها، یافتن منابع تازه نیروی کار و صدور سرمایه به کشورهای دیگر جلوگیری کند.

صرفنظر از بالا بردن باروری کار که بطور عمده از راه پیشرفت تکنیک صورت می‌گیرد سرمایه‌مجبور است برای یافتن مواد غذایی و مواد خام ارزان قیمت و نیروی کار اضافی که عناصر تشکیل‌دهنده سرمایه ثابت و متغیر را تشکیل می‌دهند از مرزهای فعلی خود خارج و به سرزمینهای دیگر برود و از راه مبادلات بازرگانی و رقابت با اقتصادهایی که دارای کارآئی کمتری است و همچنین وارد ساختن مواد اولیه ارزانتر که در کاهش ارزشهای سرمایه ثابت و متغیر مؤثرند، نرخ سود سرمایه را بالا ببرد.

همچنین صدور سرمایه به مناطقی که دارای نیروی کار فراوان و ارزان هستند باعث پائین بودن ترکیب ارگانیک سرمایه موجب بدست آمدن نرخ بالاتر سود می‌گردد که گاه از آن بعنوان سود فوق‌العاده^۱ نام برده می‌شود. مارکس از برقراری تعرفه‌های گمرکی برای ایجاد چنین سودهایی صحبت می‌کند.

اساس تحلیل مارکس از سود فوق‌العاده بر نظریه ارزش-کار قرار

۱- Super Profit

دارد. از دیدگاه او سرچشمه اصلی سود فوق العاده با اضافی در تفاوتی که بین ارزش اجتماعی کالا و ارزش انفرادی آن موجود است قرار دارد. و خاطر نشان می سازد:

« اگر سرمایه به کشورهای دیگر صادر می شود نه بدان مناسبت است که برایش مطلقاً در کشور مبدأ محلی وجود ندارد، بلکه بدان علت است که می توان آن را با سود بیشتر در کشورهای دیگر بکار انداخت.^۱ او هم چنین به تجارت جهانی به مثابه یکی از وسایل عمده کسب سود فوق العاده که زائیده شرایط اقتصادی متفاوت بین کشورها و با رشته های تولیدی مختلف است، می نگرد. در حقیقت تجارت خارجی و صدور سرمایه جزئی از تحلیل اقتصادی مارکس را تشکیل می دهد.

« سرمایه هایی که در تجارت خارجی بکار می افتد در موقعیتی قرار دارند که سود بیشتری بدست آورند. زیرا در درجه اول آنها به رقابت با کالاهائی بر می خیزند که در سایر کشورها با تسهیلات کمتری تولید شده اند، بنابراین يك کشور پیشرفته می تواند کالای خود را بیش از ارزش آن بفروش رساند، حتی زمانی که آنها را ارزانتر از کالاهای کشور رقیب به فروش رسانده باشد. تا زمانی که کار کشورهای پیشرفته به مثابه کاری با خصوصیت عالیترا، استثمار می شوند نرخ سود افزایش می یابد. زیرا بهای فروش کاری که دارای کیفیت عالینری نیست و برای آن پرداخت کمتری شده است با کاری که دارای کیفیت عالینری است یکسان است. همین شرایط ممکن است در رابطه با کشور معینی بروز کند، کشوری که به آن کالا صادر شده و با آن وارد می شود. این کشور ممکن است بیش از

۱- سرمایه، جلد سوم، صفحه ۲۹۵، نسخه انگلیسی.

کار متبادور شده در کالاهای دریافتی کار از دست بدهد با این همه در
«ف» کالاهای دریافتی اش ارزانتر از آنهایی باشد که توانائی تولیدشان
را دارد.^۱

مارکس اساس مبادله نابرابر بین کشورهای پیشرفته و عقب مانده
را براساس نظریه ارزش - کار تحلیل می کند و بدین نتیجه می رسد که
تجارت جهانی یکی از وسائل عمده استثمار ملتی توسط ملت دیگر
می باشد.

شرایط استثمار مستقیم و شرایط جذب ارزش اضافی یکسان نیست.
این شرایط هم از لحاظ منطقی و هم از لحاظ زمانی و مکانی از هم جدا است.
شرایط استثمار را قدرت تولیدی جامعه و شرایط جذب ارزش اضافی را
روابط نسبی رشته های مختلف تولید و قدرت مصرف جامعه محدود
می سازد. اما قدرت مصرف جامعه را نه قدرت مطلق تولیدی و نه قدرت
مطلق مصرفی بلکه قدرت مصرفی که برپایه شرایط آنتاگونیستی استوار
شده است تعیین می سازد، که مصرف توده های وسیعی از مردم را به
حد اقل متغیری در محدوده کم و بیش باریکی تنزل می دهد. علاوه بر آن
قدرت مصرفی با گرایش به انباشت، حرص و آرز به گسترش سرمایه و تولید
ارزش اضافی به مقیاس وسیع محدود می شود. این قانون تولید سرمایه داری
است... بهمین مناسبت بازار می بایست دائماً گسترش یابد... تضاد
داخلی تعادل خویش را با گسترش در قلمرو خارجی تولید جستجو
می کند.^۲

۱- سرمایه، جلد سوم.

۲- همانجا، صفحات ۷-۲۸۶.

بگونه‌ای که ملاحظه می‌شود طبق گفته مارکس علت حرکت بسوی سرزمینهای دیگر نه فقدان بازار داخلی برای مصرف آن، بلکه تلاش برای کسب سود بیشتر است که در نتیجه کاهش نرخ آن تعادلش را در کشور مبدأ از دست داده‌است. گسترش سرمایه در مرزهای بیرونی از راه تجارت خارجی و صدور سرمایه تنها اثری تاکتیکی در جبران کاهش نرخ سود دارد.

مارکس استدلال می‌کند این اقدامات متقابل^۱ تنها موجب می‌گردد که در گرایش نرخ سود به کاهش تأخیر افتد نه این که از میان برود. در حالی که وقفه در گرایش به کاهش نرخ سود در کوتاه مدت موجب انباشت بیشتر و سریعتر سرمایه و بالا رفتن ترکیب ارگانیک آن خواهد شد و همین امر بنوبه خود گرایش به کاهش نرخ سود را در درازمدت تشدید می‌کند.

مارکس هم‌چنین از گرایش درازمدت سرمایه به تمرکز (گردآنی)^۲ در شرایط تولید سرمایه‌داری صحبت می‌کند. او استدلال می‌کند گرچه با افزایش ثروت اجتماعی مقدار سرمایه فزونی می‌یابد، ولی کاهش نرخ سود موجب تشدید رقابت، باز توزیع ثروت و تمرکز بیشتر سرمایه در دستهای معدود می‌گردد.

توانائی در حفظ قیمت‌های پایین‌تر در شرایط رقابت شدید، ایجاب می‌کند باروری کار افزایش یابد، تولید به مقیاس وسیعی بزرگتر و گسترده‌تر شود و بالاخره سرمایه‌های زیاده‌تری بکار افتد. در جریان رقابت

۱- Counteracting.

۲- Concentration.

و برخورد، سرمایه‌داران کوچکتر مضمحل می‌گردند، تعداد سرمایه‌داران کاهش می‌یابد، و آنان که جان سالم بدر می‌برند بر سرمایه‌های بیشتری کنترل پیدا می‌کنند.

امروزه^۱ مقیاس تولید را گسترده‌تر ساخته، میزان ارزش اضافی را فروتر ساخته و در نتیجه نرخ انباشت سرمایه را بالا می‌برد. اما از سوی دیگر با بالا بردن ترکیب ارگانیک سرمایه گرایش به کاهش نرخ سود را تشدید می‌کند. بعلاوه کاهش نرخ سود سرمایه‌داران کوچک و رشکسته شده از گردونه خارج می‌شوند و سرمایه‌داران بزرگتر، قلمرو فعالیت خود را وسیعتر می‌سازند. خلاصه آن که لازمه رشد سرمایه‌داری ادامه انباشت سرمایه است و لازمه انباشت بیشتر انحصاری‌تر شدن تولید و مبادله کالایی است که این نیز بنوبه خود موجب پائین رفتن نرخ دستمزد و سود می‌گردد.

از سوی دیگر کاهش نرخ سود عامل عمده بحرانهای مزمن اقتصادی است که نظام سرمایه‌داری را يك لحظه امان نمی‌دهد، برای نجات از بحران سرمایه می‌کوشد به مناطقی که نرخ سود در آن در سطح بالایی است روی آورد.

بگونه‌ای که ملاحظه می‌شود مارکس بطور خاص به مطالعه اقتصاد امپریالیستی نمی‌پردازد، اما بدقت نیاز سرمایه‌را به گسترش که مشخصه اصلی امپریالیسم است توضیح می‌دهد.

مارکس بروشنی می‌دید که چگونه تجارت خارجی در بالا بردن نرخ سود مؤثر واقع شده و بازار سرمایه‌داری را گسترش می‌دهد. صدور

سرمایه نیز دارای اثر دوگانه‌ای می‌باشد، از سوئی چون در بازارهای خارجی با رقابت کمتری روبرو است موجب بالا رفتن نرخ سود می‌شود و سرمایه‌هایی که بعزت بحران اقتصادی بیکار مانده‌اند برای فعالیت در خارج محاسبات مناسبی پیدا می‌کنند. از سوی دیگر موجب کاهش محصولات اضافی تولیدی در داخل کشور شده، باروری نهایی را افزایش می‌دهد. در واقع سرمایه اضافی بیکار داخلی در بازارهای خارجی امکان می‌یابد با مقدار کاری بیش از آنچه در داخل کشور میسر است ترکیب شده، و در نتیجه زیاد شدن مقدار کار در برابر هر واحد از سرمایه، سود گزافی بدست آورد.

هم‌چنین صدور سرمایه به حل مشکل جذب کالاهایی که بلا فروش مانده با گسترش حوزه عمل سرمایه کمک می‌کند و از این راه موجب به عقب انداختن بحران عمومی سرمایه‌داری می‌گردد.

اما با این همه از نظر مارکس گسترش سرمایه در خارج از مرزهای ملی مشکلات سرمایه‌داری را فزونی می‌بخشد. زیرا مشکل اساسی این نظام اجتماعی انباشت و تمرکز و گسترش غیر قابل کنترل سرمایه است که سرانجام موجبات فروپاشی آن را فراهم می‌سازد. زیرا گسترش سرمایه به سرزمینهای تازه که ملازم انباشت سرمایه است و جهانی شدن نظام سرمایه‌داری به آهنگ سقوط آن شتاب بیشتری می‌دهد.

صرف نظر از بحث‌های عمومی درباره تجارت جهانی، گسترش، صدور و انباشت سرمایه در رابطه با سرزمینهای تازه مارکس و انگلس در نامه‌ها و مقاله‌هایی که تعداد آنها کم نیست به بحث درباره مستعمرات بویژه

درباره ایرلند، چین و هند پرداخته و بادقت و دوراندیشی علمی، جنبه‌های مختلف آن را از آن جمله پی‌آمدهای عمومی سیاست استعماری و آثار آن بر مستعمرات، آثار انقلاب سرزمینهای مستعمره بر کشورهای استعمارگر و آثار غارت مستعمراتی و سودهای فوق‌العاده حاصله از مستعمرات در پیدایش لایه‌های اصلاح طلب و سازشکار در جنبش کارگری راه‌ورد بررسی قرار داده‌اند.

مارکس و انگلس نظام مستعمراتی را يك نمود صرفاً ارتجاعی ندانسته و در موارد مختلف از نقش دگرگون ساز آن در تغییر دنیای عقب مانده صحبت می‌کنند. مثلاً انگلس درباره حاکمیت فرانسه در الجزایر می‌نویسد:

«... بطور کلی برای ما دستگیری رئیس قبیله^۱ اعراب موجب خوشبختی است... فتح الجزیره برای پیشرفت تمدن يك واقعه مهم و نیکو بشمار می‌رود. فتح الجزیره حکام^۲ تونس، تریپولی، و حتی امپراتوری مراکش را وادار کرده است تا در راه تمدن گام بردارند. آنها مجبور شده‌اند برای اتباع خود کارهای دیگری بجای دزدی دریائی پیدا کنند، و بدنبال وسائل دیگری برای پر کردن خزانه خالی خود بجای باجی که از دولتهای شهری اروپائی می‌گرفتند باشند. هنگام تأسف برای از میان رفتن آزادی قبایل بدوی، نباید فراموش کرد که آنها فقط جماعتی دزد بوده‌اند، که وسائل معاش خود را از راه تاراج بکدیگریا روستائیان مقیم با ربودن آن چه که پیدا می‌کردند، کشتار آنها که مقاومت می‌نمودند، و فروش زندانیان به منزله برده تأمین می‌کردند... کافی است به این اقوام بربر آزاده، که از دور بسیار مغرور و نجیب‌زاده و با افتخار به نظر

۱- Chief, ۲- Bey.

می‌رسند، نزدیک شویدا آن وقت خواهید دید که آنها هم مانند ملل متعمدین از شهوت غارت خوشحال می‌شوند، و تنها تفاوت آنها این است که شیوة ظالمانه‌تر و خشن‌تری دارند...»^۱

مارکس و انگلس با شروع شورش ملی هند با علاقه سیرمبارزات مردم هند را دنبال کرده و در سلسله مقاله‌هایی که در روزنامه نیویورک دیلی تریبون نوشتند دست به تحلیل علمی و پی آمدهای این جنبش پرداختند. آنها ضمن محکوم کردن سیاست امپراتوری انگلیس به بحث در باره آثار دگرگون ساز سیاست استعماری در هند می‌پردازند.

«من بانظار کسانی که به عصر طلایی هندوستان معتقد بودند سپیم نیستم... اما شك نمی‌توان کرد، که صدماتی را که انگلیسیها به هندوستان وارد کردند، به طور اساسی و بینهایت از آن چه هندوستان تاکنون متحمل شده متفاوت است.

«این تجاوزکاران انگلیسی بودند که دوکهای دستی و چرخهای ریسندگی هندی را ویران کردند. انگلستان با حمل پنجه هند به بازار اروپا شروع کرد، سپس ماشین ریسندگی به هند برد، و در پایان سرزمین اصلی پنجه را با پنجه پر کرد... ماشین بخار و دانش انگلیسی اتحاد بین کشاورزی و صنایع دستی را در سراسر سرزمین هند ریشه کن کرد».

«این دو شرط - یعنی از يك سو ... مراقبت از کارهای بزرگ عمومی که شرط نخستین کشاورزی و تجارت است و مانند همه مردم مشرق در دست دولت مرکزی است... و از سوی دیگر اتحاد خانگی صنایع دستی و کشاورزی که در سراسر کشور و مراکز كوچك متراکم شده است -

۱- فرمانروای فرانسه در الجزیره ۱۸۴۸.

از زمانهای بسیار دور موجب شده است که يك نظام اجتماعی باجنبه‌های
«بزرگ» یعنی يك نظام روستائی که بد هر يك از این واحدهای كوچك
سازمان مستقل می‌دهد بوجود می‌آید...»

«این اشكال يك نواخت كوچك سازمان اجتماعی تاكنون به مقدار
زیادی از میان رفته و در حال ناپدید شدن است، البته نه بطور عمده از
راه مداخله جابرانه مالیات گیرندگان و سربازان انگلیسی، که از طریق
عمل ماشین بخار و تجارت آزاد انگلیسی. جوامع خانوادگی بر پایه
منافع خانگی قرار داشت که بدان ترکیب خاص بافندگی دستی، ریسندگی
دستی و کشاورزی دستی نیروی خود کفائی می‌بخشید. مداخله انگلیس...
بافته و ریسنده هندی را جاروب کرد، وبا منفجر ساختن پایه اقتصادی
این جوامع كوچك نیمه وحشی، نیمه متعبدان آنها را از هم پاشید. و بدین سان
بزرگترین و در حقیقت تنها انقلاب اجتماعی را که هندوستان تاكنون
بخود دیده است بوجود آورد.»

«این حقیقت دارد که محرك انگلستان را در ایجاد انقلاب اجتماعی
در هند شومترین منافع تشکیل می‌داده است، و در نحوه اجرای آنها نیز
سفیهانه عمل کرده است. اما مسأله این نیست. مسأله این است که آیا
بشریت می‌تواند سرنوشت خود را بدون انقلاب بنیادی در وضع اجتماعی
آسیا سرانجام دهد؟ اگر نه، جنایات انگلستان هر چه باشد، آن کشور
به مشابه وسیله نا آگاه تاریخ انقلاب را در هند به جلو برده است.»^۱

و در مقاله نتایج آینده فرمانروائی بریتانیا در هند گفته می‌شود:

«کشوری که نه فقط بین مسلمانها و هندوها بلکه بین قبیله‌ها و

۱- فرمانروائی بریتانیا در هند، ۱۸۵۳.

کاستها تقسیم شده است کشوری که اساس آن بر پایه نوعی تعادل بنا شده که نتیجه دفع عام^۱ و طرد اساسی^۲ بین همه اعضای آن است. آیا چنین کشور و چنین جامعه‌ای طعمه حاضر و آماده‌ای برای بلعیدن نیست؟ اگر ما حتی چیزی درباره گذشته هند ندانیم، آیا این يك واقعیت بزرگ و خدشه‌ناپذیر نیست که حتی در این لحظه هندوستان بوسیله يك ارتش هندی، به هزینه هند و با ریسندگی انگلستان اداره می‌شود؟ هندوستان نمی‌تواند از مغلوب شدن بگریزد، و سراسر تاریخ گذشته آن، اگر تاریخی داشته باشد، تاریخ مغلوبیتهای گذشته است. جامعه هند هرگز دارای تاریخ نبوده است، لااقل تاریخ شناخته شده. آن چه را که ما تاریخ می‌نامیم، چیزی نیست بجز تاریخ مداخلات متوالی که امپراتوریهای خود را بر پایه يك جامعه انفعالی بی مقاومت و بی تغییر بنا کرده بودند. بنابراین مسأله این نیست که آیا انگلیسیها حق تصرف هندوستان را دارند یا نه، بلکه مسأله این است که آیا هند بهتر بود بوسیله ترکها... و یا روسها فتح می‌شد، یا توسط انگلستان.

«وحدت سیاسی هند نسبت به دوره مغولهای کبیر تحکیم و گسترش بیشتری یافته است، و این اولین شرط تولد تازه آن است. وحدتی که توسط شمشیر انگلستان تحمیل شده، حال با ایجاد خطوط تلگراف تقویت شده و دائمی می‌گردد. ارتش بومی که بوسیله سرگروه‌بانیهای انگلیسی سازمان یافته و تعلیم دیده است، شرط اصلی خود رهائی هند خواهد بود. این ارتش مانع آن خواهد گردید که هندوستان طعمه اولین

۱ - General Repulsion.

۲ - Constitutional exclusiveness.

تجاوز خارجی باشد. مطبوعات آزاد، که برای نخستین بار در جامعه هند معرفی شده و بطور عمده بوسیله فرزندان مشترک هندوها و اروپائیهـا اداره می شود، عامل تازه و نیرومندی برای سازندگی است... از بومیان هند که با بی میلی و کم اشتیاقی تحت نظارت مربیان انگلیسی در کلمکته تعلیم می بینند، يك طبقه تازه بیرون می آید، که نیازهای دولت را تأمین کرده و به دانش اروپائی آراسته اند...^۱

نقل قولهای بالا که از آرزوهای پرهیزکارانه و سوز و گدازهای نظریه های لیبرالی بدور است بعد کافی گویا است. در این نوشته ها گرچه خصوصیت ستمگرانه و استثمارگرانه، استعمار توضیح داده شده است، و ای جای شبهه ای باقی نمی گذارد که نویسندگان آن، غلبه استعمار را بر شرق را می برای نجات این ملتها از عقب ماندگی طولانی تاریخی می دانسته اند. طبق این نظریات ارتش هند که بوسیله استعمارگران انگلیسی پایه گذاری شده بود، بعدها حافظ استقلال هند می گردد، و کادر اداری که بوسیله آن دولت تربیت شده بود، سازمان دهند و هند نو می شود. امپراتوری انگلیس از ملت های مختلف و غیرمتجانس شبه قاره هند، اساس ایجاد کشور واحدی را پی ریزی می کند، و از همه مهمتر با معرفی صنایع ماشینی اقتصاد بر قدرت هند را بنا می کند.

بدیهی است مفهوم این گفته ها این نیست که امپریالیسم به مثابه يك نیروی مرقی خواهد توانست مردم کشورهای مستعمره را از عقب ماندگی و فقر آزاد سازد. اشاره به نقش بریتانیا در تجدید حیات هند، ایجاد شرایط مادی برای پیشرفت جامعه است. طبق این نظریات پیشرفت

۱- لوپورک دلی لریون، ۸ اوت ۱۸۵۳.

واقعی زمانی بدست نخواهد آمد که مردم مستعمرات، استقلال اقتصادی و سیاسی خود را بدست آورند، و از زیر بار سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آزاد گردند.

در باره اثر متقابل انقلاب سرزمینهای مستعمراتی بر انقلاب اروپا و ورود کالا و سرمایه خارجی در کشورهای مستعمراتی، مارکس در مقاله‌ای که در باره چین نوشته به بحث پرداخته و با قطعیت از اثر تعیین کننده و سازنده استعمار انگلیس در پایان دادن به زندگی خاموش و منزوی چین صحبت می‌کند:

«... بنظر می‌رسد تصویر زنده این را که «جمع اخساده»^۱ اصل عامی است یا نه، بتوان در اثری که انقلاب چین^۲ بر جهان متمدن داشته است دید. ظاهراً این ادعائی عجیب و متناقض است که گفته شود قیام آینده خلعهای اروپا و جنبش آتی آنها برای آزادی اجتماعی و اداره دولت محتملاً به چیزی که حال در امپراتوری آسمانی - یعنی در قطب مقابل

۱- Contact of Extremes.

۲- در سال ۱۸۵۱ جنبش ضد فئودالی و آزادی بخش تایپینگ در چین آغاز شد و به جنگ بزرگ دهقانی تبدیل شد. این جنبش از جنوب شروع شد، در استانهای مرکزی گسترش پیدا کرد و سرانجام تقریباً تمام نواحی جنوبی رود یانگ تسه را دربر گرفت. شورشیان فئودالهای خاندان منچو را بقتل رساندند، مالیاتها را منسوخ ساختند و املاک فئودالی را مصادره کردند. جنبش گرچه شکل مذهبی داشت، ولی شورشیان با حمله به مراکز مذهب بودائی که ستاد فئودالیسم بشمار می‌رفت آنها را ویران می‌ساختند. جنبش تایپینگ با توجه به ساخت جامعه چین نتوانست از محدوده انقلاب ضد فئودالی خارج شود و با مداخله مشترک نیروهای آمریکائی، فرانسوی و انگلیسی سرکوب شد.

اروپا - می‌گذرد وابسته است تا عوامل دیگر سیاسی موجود، مثلاً^۱
 تهدید روسیه و پی‌آمدهای احتمالی يك جنگ عمومی در اروپا...
 «علل اجتماعی قیام‌های مستمر ده سال اخیر چین که حال بصورت
 يك انقلاب بزرگ درآمده است هر چه باشد و هر شکل مذهبی دودمانی^۱
 یا ملی داشته باشد، باید علت آن را بدون هیچ تردیدی در آتش توپخانه
 انگلستان در رواج آن داروی مخدری که تریاك^۲ نامیده می‌شود جستجو
 کرد.

«در برابر سلاح‌های انگلیسی قدرت سلسله منچو از هم می‌پاشد،
 ایمان خرافاتی به جاودانه بودن امپراتوری آسمانی فرو می‌ریزد، به
 انزوای نفوذ ناپذیر و عقب مانده از جهان متعین پایان داده می‌شود...
 در عین حال سکه‌های نقره‌ای امپراتوری که شریان حیاتی آن را تشکیل
 می‌دهد توسط شرکت انگلیسی هند شرقی ته کشیده شده و بی‌غما می‌رود.
 «باج و خراجی که به انگلستان پس از جنگ ۱۸۴۰ پرداخت می‌شد،
 صرف بسیار نامولد تریاك، ته کشیدن فلزات گرانبها از راه این تجارت،
 اثر ویرانگر رقابت خارجی بر صنایع بومی و انحطاط وضع اداره عمومی
 بدو چیز منجر شد: مالیات‌های قدیمی سنگین تر شد و مالیات‌های تازه نیز
 بدانها اضافه گردید...»

۱ - Dynastic.

۲ - اشاره به جنگ اول تریاك در ۱۸۳۹-۴۰ که به تبدیل چین به يك
 کشور نیمه مستعمره منجر شد. دولت انگلستان با تحمیل امضای قرارداد ۱۸۴۲
 نانکین پنج بند مهم آن کشور را بر روی کالاهای خود گشود و هنگ کنگ را
 به مستعمره رسمی خود بدل ساخت.

«عمده این عوامل تجزیه کننده باهم بر امور مالی، اخلاق، صنعت و ساخت اقتصادی چین اثر گذاشتند و تحت تأثیر توپخانه انگلیسی در ۱۸۴۰، که قدرت امپراتوری آسمانی را درهم شکست و آن را وادار به رابطه با دنیای خارج ساخت، توسعه همه جانبه پیدا کردند. انزوای کامل شرط نخستین بقای چین کهن بود، به این انزوا توسط انگلستان بشکل خشونت آمیزی پایان داده شد مطمئناً همان گونه که انسان مومیائی شده‌ای که با دقت در تابوت مهر و موم شده نفوذ ناپذیر محافظت می‌شود بمحض رسیدن هوای آزاد متلاشی خواهد شد، تجزیه و زوال جامعه چین نیز بدین گونه بوقوع خواهد پیوست. حال مسأله این است که چگونه انقلاب چین که موجباتش توسط انگلستان فراهم شده بنوبه خود بر انقلاب انگلیس و از آن طریق بر انقلاب اروپا اثر خواهد گذاشت البته پاسخ بدین پرسش و درك آن دشوار نیست»^۱ (تکیه روی کلمات از م. س.).

مارکس و انگلس که نگران پیروزی رفورمیسم برجانبش کارگری انگلیس بودند از علل آن پرده برداشته و یکی از عوامل بی تفاوتی کارگران انگلیسی را نسبت به سیاست کارگری و سوسیالیسم شرکت آنها در غارت مستعمراتی توسط بورژوازی می‌دانستند. و در این زمینه در موارد مختلف و به مناسبت‌های مختلف صحبت شده است. مثلاً مارکس در فقر فلسفه می‌نویسد:

«... تا جایی که به طبقات زحمتکش مربوط می‌شود این مسأله هنوز هم قابل بحث است که با شرایط زندگی زحمتکشان در نتیجه افزایش

۱- لیویرك دلی لریبون، ۱۴ ژوئن ۱۸۵۳.

با اصطلاح ثروت‌های اجتماعی افزایش می‌یابد. اگر اقتصاددانها در تأیید خوش-بینی خود وضع کارگران صنایع نساجی انگلیس را شاهد بیاورند باید توجه داشت که این موارد فقط در زمانهای نادر رونق تجاری صادق است. و اگر آنها را با دوره‌های بحران و رکود مقایسه کنیم، به نسبت حقیقی، سه برابر ده خواهد بود. اما شاید ضمن بحث درباره رونق اقتصاددانها بیاد می‌آوردند که برای ایجاد سه سال رونق اقتصادی از ده سال برای ۱/۵ میلیون کارگر انگلیسی می‌باید میلیونها کارگر بومی در هند شرقی به‌هلاکت برسند...^۱

انگلس در پاسخ نامه کائوتسکی که از او درباره گرایشهای سیاسی کارگران انگلیسی سؤال کرده بود می‌نویسد:

«از من می‌پرسید که کارگران انگلیس درباره سیاست مستعمراتی چگونه می‌اندیشند. خوب دقیقاً همان گونه که درباره سیاست بطور کلی فکر می‌کند، یعنی به سبک بورژوازی، در اینجا حزب کارگری وجود ندارد... و کارگران شادمانه در جشن انحصار بازار جهانی و مستعمرات توسط انگلستان شریک‌اند. به نظر من مستعمرات خاص یعنی سرزمینهایی که در آن اروپائیان ساکن شده‌اند - مانند کانادا، افریقای جنوبی و استرالیا - همگی مستقل خواهند شد. از سوی دیگر کشورهایی که ساکنین آن را مردم بومی تشکیل می‌دهند و زیر قیمومیت درآمده‌اند - مانند هند، الجزیره و مستملکات هلند، پرتغال و اسپانیا - باید در حال حاضر توسط پرولتاریا اداره شده و به سرعت بسوی استقلال هدایت شوند. این فرایند چگونه طی خواهد شد پیش‌بینی آن دشوار است. هند محتملاً انقلاب خواهد کرد،